

جهاد و نظم بین‌الملل سلفیسم جهادی و تحول معنایی جهاد

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۲۱

تاریخ تأیید: ۹۶/۴/۲

سید اصغر کیوان حسینی *

طیبه محمدی کیا **

گفتمان معاصر خلافت، جهاد را به‌مثابه کنش اصلی خود در راه مبارزه با نظم بین‌الملل برگزیده و این وضعیت، یکی از مهم‌ترین دشواری‌های پدیدآمده در روابط بین‌الملل طی دو دهه اخیر را سبب شده است. به‌رغم اهمیت این موضوع، تلاش‌های صورت‌گرفته برای مطالعه و توضیح این وضعیت چندان ثمربخش نبوده است. مشخصاً این مطالعات از فهم ماهیت بین‌المللی رفتار جهادی در پیوستگی با هویت دینی و تبار تاریخی آن به‌صورت نسبی بازمانده است. پژوهش پیش‌رو درصدد آن است که با لحاظ تبار تاریخی و هویت دینی گروه‌های جهادی، گامی در مسیر فهم ماهیت بین‌المللی این گروه‌ها و کارکرد نظم‌ستیزشان در عرصه سیاست جهانی بردارد. هدف آن است که میان این حوزه تأمل (تبار تاریخی و کارکرد معاصر بین‌المللی) ارتباطی منطقی برقرار گردد و براین اساس، توضیحی از ماهیت پدیده جهاد معاصر به‌مثابه موقعیتی نوظهور و یگانه در زمینه و زمانه معاصر حاصل آید؛ پدیده‌ای که بی‌گمان امروزه در قامت عاملی بحران‌زا در عرصه روابط بین‌الملل ظهور یافته است. برای انجام این مهم مباحث در دو سطح سامان یافته است. ابتدا و در بخش نخست مطالعه، تبارشناسی جهاد تعقیب گردیده است و سپس در بخش دوم، به توضیح نحوه و منطق حضور آن در عرصه بین‌الملل پرداخته شده است. روش‌شناسی مطالعه در انجام این مهم، نظریه گفتمان است.

کلیدواژه‌ها: نظم بین‌الملل معاصر، جهاد، سلفیسم، گفتمان خلافت.



۱. طرح مسئله و روش‌شناسی

امروزه شاهد وضعیتی پویا و تحول‌یابنده در صحنه بین‌الملل هستیم. از جمله ویژگی‌های این وضعیت آن است که طی دهه اخیر، عامل «جهاد» به‌مثابه کنشی تازه‌وارد به این عرصه از سوی گروه‌های تروریستی و به‌تازگی از سوی دولت - واره داعش نقش‌آفرین و حایز سطوحی از اهمیت شده است. کارگزاران کنش جهادی، اعم از سازمان تروریستی یا فرد تروریست، در مواجهه با نظم بین‌الملل موجود و با هدف اعتباربخشی به گفتمان مطرود و حاشیه‌ای خود به جهاد روی آورده‌اند. در واقع جهاد به تلاشی برای جایگزین‌سازی گفتمانی حاشیه‌ای با گفتمان مدافع نظم موجود در عرصه بین‌الملل تحویل رفته است و نگرش‌های تروریستی جهادگرایانه بر اساس درکی از محیط شکل گرفته‌اند که طی آن «رهایی‌بخشی» اهمیت یافته است. جهادگرایان خود را پیشگامان مبارزه برای رهایی از نظم مدرن می‌دانند و خویش را بر پایه هویتی از این دست تعریف می‌کنند. بدین ترتیب، ضدیت با مدرنیسم از جمله شاخصه‌های اصلی و هویت‌آفرین بنیادگرایی جهادگر است و کنش جهادی به‌رغم تحقق در عرصه جهان مدرن، دل در گرو مناسبات پیشا - مدرن دارد و وجهه همت آن، از میان برداشتن بخش مهمی از دستاوردهای مدرنیسم، از جمله دولت و نظم بین‌الملل مدرن است. از این رو، گفتمان جهادگرایی را می‌توان هجمه «خواست سنت» به «خواست مدرن» دانست. اعمال خشونت و نهایتاً حذف دیگری، سازوکاری است که بنیادگرایان طی جهاد برای پی‌گیری این خواستشان پیشنهاد می‌دهند.

نوشتار پیش‌رو درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که: کارکرد جهاد در مناسبات بین‌الملل چگونه است؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، به توضیح چندوچون طرح جهاد در بنیادگرایی معاصر و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل می‌پردازیم. فرضیه نوشتار آن است که کنش جهاد، محصول گفتمانی است که هدف آن طرد رادیکال و پایه‌ای نظم مستقر در حوزه بین‌الملل است؛ طردی که در ضمن رویکردهایی همچون بی‌اعتبارسازی نظام‌مند قواعد معتبر در صحنه بین‌الملل، تعریف نظم موجود به‌مثابه منطق ناشی از «اقتدار کفار» و سرمایه‌گذاری بر احساسات دینی به‌مثابه زمینه و جاهت‌بخشی به اعمال خشونت‌بار، حضور آشوبگرانه و رفتار اختلال‌آور در صحنه بین‌الملل، تحقق یافته است.

این مطالعه با بهره‌گیری از روش‌شناسی گفتمان از منظر میشل فوکو انجام پذیرفته است. نظریه گفتمان پی‌جوی شناسایی دیالکتیک مهمی است که میان ساخت‌های دانش و مناسبات عملی برقرار می‌شود (Terdiman, 1989, p.56). برای انجام این مهم لازم است



اظهارات مطرح در هر گفتمان، مورد توجه و موضوع تأمل مطالعه‌کننده قرار گیرد. این اظهارات در سطوح مختلف قابل شناسایی هستند: از فهم ویژه‌ای که در تفسیر متون اثرگذار و مهم تاریخی عرضه می‌شود گرفته، تا توجیهاتی که در قبال رویکردها و رویه‌ها ارائه می‌شود، همه، بخشی از اظهارات ارزشمند برای مطالعه‌ای گفتمانی و به تبع آن، توضیح چندوچون شکل‌گیری ساخت‌های قدرت و دانش هستند.

باید توجه کرد که این ساخت‌های قدرت و دانش هویت‌بخش‌اند و به بیان دیگر، مجموعه‌ای از اظهارات هم‌بسته هویتی ویژه را پدید می‌آورند که به روابط و نیروها در دل گفتمان هویت و معنا می‌بخشند. این فرایند هویت و معنا بخشی در خلأ اتفاق نمی‌افتد و ناشی از غیریت‌سازی با «دیگری» است (Smart, 1994, p.371). در واقع ساخت‌های قدرت و دانش سازنده هر گفتمان، طی طرد و نفی ساخت‌های قدرت و دانش مطرح در گفتمان‌های رقیب شکل می‌گیرند. رقابت با دیگری بر سر مسئله‌ای ویژه تحقق می‌یابد: تلاش پیوسته گفتمان‌های حاشیه‌ای برای کاهش اقتدار گفتمان‌های حاکم و هم‌زوم‌گردیده با هدف جایگزین شدن با آن (Butler, Laclau, i k, 2000, p.62). در این تحقیق از نظریه گفتمان برای فهم جایگاه جهاد در دو حوزه کلاسیک اسلامی و عرصه بین‌الملل معاصر بهره برگرفته‌ایم. اتخاذ رویکردی از این دست به ما اجازه داده است تا جهاد را در ارتباط با نظام دانش/عمل سازنده آن فهم کنیم و وجهه همت خود را مصروف تلاش برای تحصیل درکی تاریخی، هویت‌ساز و انضمامی از آن در عرصه‌های پیش‌گفته نماییم.

۲. توضیح تبارشناختی جهاد

این بخش از نوشتار به تبارشناسی جهاد اختصاص دارد. هدف آن است که طی بررسی‌ای تبارشناسانه، زمینه نظری لازم را برای توضیح نقش جهاد در عرصه بین‌الملل فراهم آوریم؛ مبحثی که در بخش دوم نوشتار بدان خواهیم پرداخت.

برای فهم گفتمان‌های اسلامی باید به چندوچون شکل‌گیری آگاهی میان مسلمانان بپردازیم. روشن است که در بحثی گفتمانی، هدف توضیح موقعیت نفس‌الامری اسلام نیست، بلکه منظور شناسایی نحوه‌ها و منطق‌های رویکرد به اسلام با تفاسیر و گرایش‌های متنوعی است که در طول تاریخ از این دین مبین به دست داده شده است. در واقع، شناسایی آگاهی در طول تاریخ با توجه به نحوه بروز و ظهور آگاهی در آن میسر می‌شود.

اسلام دینی متن‌پایه (text-based) و به دنبال اهمیت‌یابی متن، شریعت‌مدار است. این مسئله (رویکرد به متن) ساختار اقتدار ویژه‌ای را در این دین درباره متن شکل بخشیده است؛





ساختاری که فارغ از تأمل در آن نمی‌توان درکی از چندوچون نسبت دانش و عمل در گفتمان‌های اسلامی به دست داد. در واقع، به بیراهه نرفته‌ایم اگر ادعا کنیم مهم‌ترین عنصر شکل‌دهنده به «آگاهی» در گفتمان‌های اسلامی، عمدتاً تباری متن‌پایه دارد و متن بخش مهم‌تری از «اظهارات» را در این گفتمان‌ها سامان بخشیده است. در مطالعه نحوه حضور متن در این گفتمان‌ها باید به نکته‌ای مهم توجه کرد و به‌دقت آن را لحاظ داشت: متن برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، امری بسیط، تک‌ساحتی و یک‌وجهی نیست و به‌ویژه آن‌گاه که موضوع مجموعه‌ای از مراجعات تاریخی قرار می‌گیرد، خود دربردارنده سطوح متعددی از اقتدار و هژمونی می‌گردد. این سطوح اقتدار را باید در مواردی مهم، نظیر اهمیت‌یابی یک جریان تفسیری طی یک گفتمان ویژه - که برخلاف و در قبال جریان‌های دیگر اولویت می‌یابد - و تداوم پویای آن در تاریخ - که به‌معنای نهاده شدن پیوسته تفسیری بر تفسیر قبلی در هر طور تاریخی است - مشاهده کرد. نباید از نظر دور داشت که فارغ از تأمل در این سطوح نمی‌توان اثرگذاری متن را در گفتمان رصد کرد و نقش آفرینی تاریخی و هویتی آن را به‌مثابه منبع تولید و گسترش نوع خاصی از آگاهی توضیح داد. براین اساس، برای شناسایی چندوچون حضور متن به‌مثابه بخش مرکزی اظهارات مهم در گفتمان‌های اسلامی، باید توضیحی از ساختار حاکم بر متن و سطوح اهمیت در آن به دست دهیم (مبلغی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸). با لحاظ این مهم در این بخش از پژوهش که پی‌جوی توضیح تبارشناسانه جهاد در اندیشه و عمل اهل سنت است، سطوح اقدار متن را باید مرتبط با نحوه رویکرد به جهاد در عصر معاصر شناسایی کنیم.

مهم‌ترین و پایه‌ای‌ترین متن مرتبط با جهاد در گفتمان خلافت‌گرای اهل سنت، آیات معطوف به جهاد در قرآن و سنت است. این متن، به یک معنا در عمق همه نگاه‌ها به جهاد وجود دارد و بر پایه آن جهاد به شیوه‌ای متلائم با دیگر بخش‌های گفتمان خلافت‌گرای اهل سنت، و به‌صورتی ناهمخوان با گفتمان‌های دیگر در جهان اسلام فهم می‌شود. پس از متن آیات جهادی قرآن، متون نخستین و سازنده فقه اهل سنت درباره جهاد، بیشترین اهمیت را در عرضه اظهارات جهادمحور در گفتمان خلافت دارند. منظور از متون سازنده فقه، آن دسته از اظهارات فقیهانه است که از سوی بنیان‌گذاران مکاتب فقهی اهل سنت در خصوص جهاد بیان شده و در قالب فتاوی فقهی سامان یافته است. تفاسیر صاحب‌نظران مهم و سرشناس عهد اسلام میانه نیز به متونی از این دست می‌پیوندند؛ چه آنکه اظهارات این گروه از عالمان برجسته عهد اسلام میانه نیز در شمار مباحث فقیهان بنیان‌گذار دانسته

شده، منشأ سلسله‌ای از تفاسیر و تعابیر تاریخی قرار گرفته است.

بدین ترتیب، اظهارات مرتبط با جهاد را می‌توان از قرن دوم هجری تا زمان سقوط عثمانیان سراغ گرفت. این دوره از گفتمان خلافت را می‌توان «عهد خلافت کلاسیک اسلامی» نامید. در عهد جدید و پس از فروپاشی خلافت عثمانی، گفتمان خلافت به شیوه‌ای تازه تداوم یافت؛ هرچند نهاد خلافت از میان رخت بریست. این عهد را می‌توان «گفتمان خلافت معاصر» نامید. مطالعه اظهارات گفتمانی عرضه‌شده طی این دوره نیز مهم است. این اظهارات نیز چون اظهارات گفتمان خلافت کلاسیک، ناظر به متن قرآن کریم است؛ در عین حال، در اینجا رجوع به اظهارات گفتمان کلاسیک خلافت نیز اهمیتی ویژه دارد. بدین ترتیب، گفتمان خلافت کلاسیک نیز برای این عهد، در کنار قرآن کریم در قامت یک متن ظاهر شد. بنابراین، در مطالعه این عهد لازم است اقتدار متن معطوف به جهاد را در خصوص نحوه صورت‌بندی آن در احیاگران گفتمان خلافت معاصر سراغ بگیریم؛ احیاگرانی که خواسته یا ناخواسته درکی ناشی از زمینه و زمانه و به همین دلیل، انضمامی از متون پایه‌ای پیش‌گفته به دست دادند و به یک معنا، مراجعه به متون سطح اول (قرآن) و دوم (فهم از قرآن) را در دوران ما ممکن ساختند.

برای مطالعه رویکرد گفتمان خلافت به مبحث جهاد لازم است به دو مرحله از گفتمان خلافت، یعنی خلافت کلاسیک و معاصر پردازیم و توضیح دهیم هر یک چگونه سرنوشت بحث جهاد را با تفاسیری که از متن اصلی عرضه داشتند، در دل دو گفتمان خلافت کلاسیک و معاصر رقم زدند و مجموعه‌ای از اظهارات را درباره جهاد وجاهت بخشیدند. ذیل رویکردی از این دست می‌توان به امکان و نتیجه‌بخشی تبارشناسی جهاد امید بست و در این مسیر گام برداشت.

در ادامه بر اساس رویکردی این‌گونه‌ای، به برخی از مهم‌ترین اظهارات در گفتمان‌های خلافت کلاسیک و معاصر می‌پردازیم. هدف آن است که در پی تحصیل درکی از این دست، دریچه‌ای به سمت شناسایی نحوه بروز و ظهور جهاد در ذهنیت معاصر سلفیان جهادی گشوده شود؛ چشم‌اندازی که به باور این نوشتار، از منظر تأملی گفتمانی در آن، می‌توان درک بهتری از حضور جهاد در عرصه بین‌الملل به دست داد و سرشت این حضور را به شیوه‌ای مؤثرتر مطالعه کرد.

۳. جهاد در گفتمان کلاسیک خلافت

آیات مرتبط با جهاد در قرآن شامل مجموعه‌ای کمابیش گسترده می‌شود؛ با این حال برخی



3



از این آیات به صورت مؤثرتری در دل گفتمان خلافت مورد توجه قرار گرفته‌اند. مشخصاً آن دسته از آیات جهادی قرآن که به جهاد امر و از آن به‌مثابه «تکلیف» یاد می‌کنند، اهمیتی ویژه دارند. در ادامه برخی از این آیات شریفه را برمی‌شماریم که به صورت گسترده‌تری مورد ارجاع فقیهان قرار گرفته‌اند:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (توبه: ۱۹).
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُودًا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۱۱۱).
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ (صف: ۴).

فقیهان گفتمان خلافت اهل سنت، از زوایای گوناگون به این آیات و دیگر آیات جهاد نگرستانده‌اند و کوشیده‌اند درکی کمابیش سازگار با اقتضائات رویکرد خلافت پایه از آنها به دست دهند. دلبستگی مرکزی این گفتمان، توضیح و سپس اثبات ضرورت رویکرد به جهاد به‌مثابه امکانی برای خلیفه مسلمانان بود. به زبان دیگر، فقیهان گفتمان خلافت، حامل میلی تاریخی و درکی هویتی از کارکرد جهاد برای تثبیت و بسط خلافت بودند. منشأ این میل و نگاه را باید در تجربه سیاسی جریان غالب اهل سنت سراغ گرفت که ذیل مفهوم خلافت گرد آمده بود.

سیاست برای اهل سنت و فقیهان گفتمان خلافت، امری خارج از دسترس و موقعیتی معوق گردیده نبود. ایشان برخلاف گرایش‌های دیگر از جمله امامیه، با سیاست می‌زیستند و به آن به‌مثابه موقعیتی عملی و امکانی در خصوص گسترش و تقویت فقه ذیل اقتدار خلافت می‌نگریستند. این سبب شده بود که جهاد قرب و ارجی ویژه نزد ایشان یابد و تلاش برای توضیح کارکرد و اثبات اولویت آن به‌مثابه نیازی فقهی و موضوعی سیاسی صورت پذیرد. در واقع عالمان اهل سنت جهاد را تابعی از امر وجوبی اقتدا به خلیفه و امیر مسلمانان تعریف کردند (سرخسی، ۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۴۰) و وجاهتی از این دست به این مفهوم در تاریخ بخشیدند. متفاوت با وضعیتی از این دست، از باب نمونه می‌توان رویکرد فقیهان امامیه را به جهاد مثال زد. برای آن دسته از ایشان که در عهد اسلام میانه درکی تعویقی از حکومت داشتند و بر آن بودند که تا ظهور امام غایب (عج) سیاست در حالت معوق به سر می‌برد، جهاد اولویت و ضرورت نداشت. حاصل آنکه، ایشان فقه جهاد را نه در ارتباط با مباحث عینی اجتماعی و

حایز جوانب بیرونی و سیاسی، که در عداد عبادات طرح می‌کردند و معمولاً نیز باب آن را بسته یا به شدت محدود می‌دانستند. اما گفتمان خلافت‌محور اهل سنت، با توجه به نگاه ویژه‌اش به امر سیاست، از جهاد به مثابه موقعیتی مهم یاد می‌کرد که در باب‌بندی فقهی مربوط به احکام و سیاست بود و در بخش حدود و قصاص به آن می‌پرداخت که به امر بیرونی و وظایف حکومتی نظر داشت (ابن‌ماجه، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۸۸).

آنچه تلاش فقیهان اهل سنت را در رویکرد گسترده به جهاد به مثابه ابزاری در دست نهاد خلافت دشوار می‌نمود، چندوجهی بودن برخی آیات مرتبط با جهاد و وجود آیاتی درباره صلح یا مستعد برای برداشت‌هایی با اولویت امری دیگر - جز جهاد - بود. به زبان دیگر رویکرد به جهاد، آن گونه که دلخواه گفتمان خلافت و موافق با مقتضیات آن بود، به سهولت ممکن نبود و این فقیهان با مجموعه‌ای از چالش‌های فکری در این راه روبه‌رو بودند؛ مجموعه‌ای از پرسش‌ها که تثبیت اهمیت جهاد منوط به پاسخ‌گویی مؤثر به آنها بود؛ پرسش‌هایی نظیر اینکه: آیا آیات پیش‌گفته، ناسخ آیات صلح هستند یا نه؟ آیا بر اساس این آیات جهاد وجوب دارد؟ آیا وجوب جهاد، کفایی است یا عینی؟ و آیا آیات جهاد بیانگر انجام این مهم ذیل اقتدار نظام خلافت‌محور است یا نه؟ بدین ترتیب، این پرسش‌ها موضوع مجموعه‌ای از تأملات و موضع سطوح قابل بحثی از دقت از سوی بنیان‌گذاران مکاتب فقه اهل سنت و نیز پیروان برجسته ایشان در عهد اسلام میانه قرار گرفت. در ادامه به اختصار برخی از مهم‌ترین پاسخ‌های گفتمان خلافت را به مباحثی از این دست مرور می‌کنیم.

از جمله ضروری‌ترین مباحث برای گفتمان خلافت، یک‌دست‌سازی فهم خود از اولویت جهاد بود. بر این اساس، وجهه همت فقیهان این گفتمان بر آن تعلق گرفت که نسبت آیات پیش‌گفته و دیگر آیات جهاد را با آیاتی که ممکن بود از آنها در مسیر نفی جهاد یا نفی اولویت آن استفاده شود، مشخص سازند. حاصل چنین تلاشی آن بود که در این گفتمان، آیات جهاد را به مثابه ناسخ آیات مربوط به صلح دانستند. برای نمونه، امام محمد شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) بر این باور بود که آیات مربوط به نهی نبرد و جنگ با مشرکان با نزول آیه «وقاتلوهم حتی لا تکنون فتنه» (بقره: ۱۹۳) منسوخ گردیده‌اند (شافعی، ۲۰۰۱م، ج ۴، ص ۳۳۵). همچنین ابوبکر محمد بن ابی‌سهل سرخسی (ف ۴۹۰ق) از عالمان مکتب ابوحنیفه، جهاد را نشانه منسوخ شدن دیگر روش‌های تعامل با غیرمسلمانان دانست (سرخسی، ۱۹۹۳م، ج ۱۰، ص ۲).



به دقت پرداخته شد: وجوب یا عدم وجوب جهاد. پاسخ این گفتمان، پذیرش جهاد به مثابه واجبی کفایی بود. این بدان معنا بود که در فرض عدم اتیان این امر واجب (جهاد) به قدر کفایت، تکلیف برعهده همه مکلفان مسلمان قطعیت و عینیت می‌یافت. به زبان دیگر، جهاد در عمده‌ترین رویکرد نزد خلافت‌گرایان، به صورت بالقوه بر همگان واجب دانسته شد. در توضیح تکلیف به جهاد به مثابه امری واجب، افزون بر آیات پیش گفته، به برخی آیات دیگر نیز پرداخته شد و دامنه این بحث وسیع گردید؛ از جمله آنکه شافعی بر اساس آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ...» (بقره: ۲۱۶) جهاد را امری واجب معرفی کرد (شافعی، ۱۹۴۰م، ج ۴، ص ۱۷۰).

وجوب جهاد، وجوبی متفاوت با احکام عبادی مانند نماز و روزه است که بر همه مسلمانان واجب‌اند و مطابق دیدگاه بیشتر فقیهان، جهاد بر مرد مسلمان آزاد و سالم به‌عنوان واجب کفایی فرض گردیده است. در پاسخ به پرسش‌های مهم یادشده، بزرگان مکاتب فقهی اهل سنت به‌طور اساسی ورود کردند و هریک کوشید به اقتضای مکتب فقهی خود، درکی سازگار با خلافت از جهاد به دست دهد.

افزون بر مکتب شافعی، در دیگر مکاتب اهل سنت نیز بر وجوب جهاد تأکید گردید. به صورت مشخص، عالمان مالکی‌مذهب از ضرورت و وجوب جهاد ابتدایی سخن گفتند؛ همچنان‌که فقیهان و عالمان حنبلی، که به‌لحاظ تاریخی تأکید بیشتری بر جهاد از خود نشان داده‌اند، بعضاً تا آنجا پیش رفتند که اقدام به جهاد ابتدایی (اتخاذ رویکردی مسلحانه در مبارزه با کفار حتی در فرض عدم برقراری نزاعی مداوم‌یابنده میان طرفین) را دست‌کم سالی یک‌بار بر مرد مسلمان واجب دانستند. این بدان معنا بود که ایشان به وجوب عینی جهاد معتقد شده بودند. برای شناسایی این رد فکری در گفتمان خلافت در عهد میانه اسلامی، از جمله می‌توان به احکام ابومحمد مقدسی (۵۴۰-۶۲۰ق) مراجعه کرد. در نهایت، به بیراهه نرفته‌ایم اگر ادعا کنیم «فقه الجهاد» به صورت مؤثری از سوی ابن‌تیمیه در گفتمان کلاسیک خلافت اهمیت یافت. وی کوشید درکی از اندیشه‌های جهادی احمد بن حنبل به دست دهد که وجهی کاربردی داشت.

به‌رغم تنوعاتی از این دست، آنچه به‌روشنی به چشم می‌آمد آن بود که فقیهان برجسته اهل سنت در گفتمان خلافت به منطق مشترکی درباره جهاد دست‌یازیده بودند که بر اساس آن، جهاد صرف از نظر واجب کفایی یا عینی بودن و نیز به‌رغم تقریرهای گوناگون از نحوه وجوب آن، در مقابل کفار حربی، کفار ذمی و باغیان «واجب» دانسته می‌شد (ابن‌رشد، ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۳۸۹).

۴. جهاد در گفتمان معاصر خلافت

در بررسی این گفتمان توجه به نکته‌ای تاریخی که عواقب اندیشه‌ای دارد، مهم و تعیین کننده است: گفتمان معاصر خلافت، برخلاف سلف کلاسیک، در شرایط فقدان نهاد خلافت شکل گرفت. این بدان معنا بود که این گفتمان به سیاست، نه به مثابه «تدبیر امور» و امر موجود عینی، بلکه چونان موقعیتی از دست رفته و آرمانی مهم می‌نگریست که باید احیای آن وجهه همت قرار گیرد.

نکته مهم دیگر در مطالعه گفتمان معاصر خلافت آن است که این گفتمان نه تنها بر پایه قرآن، بلکه متأثر از گفتمان کلاسیک خلافت به بحث جهاد توجه می‌کرد. مشخصاً آموزه‌های فقهی احمد بن حنبل و ابن تیمیه در این گفتمان، که منشأ الهام بخش سلفیسم جهادی بودند، مؤثر واقع گشت و احیاگران مهم این گفتمان کوشیدند با توجه به اندیشه‌های مکتب فقهی حنبل و نیز تأملات سلف اندیشانه ابن تیمیه طرحی نوآمد از جهاد به دست دهند (هیکل، ۱۹۹۶م، ص ۸۴). مهم‌ترین احیاگران نگرش جهادگرا در گفتمان خلافت معاصر، مودودی و سید قطب هستند. در ادامه رویکرد این دو شخصیت مهم را به مقوله جهاد در دل گفتمان خلافت معاصر توضیح می‌دهیم.

ابوالاعلی مودودی: مودودی فقیهی برجسته در گفتمان خلافت معاصر به شمار می‌آید. او فقهی متفاوت را بر پایه اندیشه‌های تکفیری - جهادی بنیان نهاد؛ فقهی که راه حضور این دانش را از زندگی مسلمانان به زندگی غیرمسلمانان و جهان بین‌الملل گشود. این فقه آغازی گردید برای حضور فرد مکلف مسلمان به عنوان عامل جهادی در عرصه بین‌الملل. برای فهم این مطلب باید به چندوچون رویکرد وی به جهاد توجه کنیم. مودودی طی سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ اصول مهمی را در آثار خود وضع کرد که بعدها از سوی سید قطب، دیگر شخصیت مهم جهادگرا در گفتمان خلافت مورد توجه جدی قرار گرفت و به مثابه سرلوحه تأملات او اهمیت یافت. نگاهی تفصیلی به این اصول نشان می‌دهد مودودی آنها را در خصوص ایده معلق مانده احیای خلافت طرح کرد.

اصول مودودی عبارت بودند از «بی‌نیازی از عذر و توجیه و ضرورت عمل بر اساس عقیده و شریعت» (مودودی، ۱۳۸۹، ص ۵۰-۵۳)، «اجتناب از طاغوت و غرب‌گریزی» (همو، ۱۹۶۷م، ص ۸)، «پیروی بی‌چون و چرا و روش تبعیدی» (همان، ص ۱۱-۱۲)، «سیاست‌گرایی» (همان، ص ۷) و «جهانی اندیشیدن» (همو، ۱۹۷۷م، ص ۷۸-۷۹). این اصول بنیان‌گذار فقهی گردید که برخلاف سنت کلاسیک اسلامی، در کی ویژه از کارکرد جهاد در زندگی معاصر به





دست می‌داد و به‌جای تاریخ اسلام میانه، توجهی ویژه را به عهد سلف مبذول می‌داشت. از این‌رو، این اصول را باید راهبرد فکری سلفیسم جدید معرفی کرد؛ راهبردی که متأثر از تلاش‌های پیروان وی، حضور جهانی سلفیسم را در جهان معاصر تثویز کرد.

هریک از این اصول به یکی از ویژگی‌های آنچه در تطوری تاریخی بنیادگرایی اسلامی را شکل بخشید، اشاره دارد: «بی‌نیازی از عذر و توجیه» بیانگر منطق «خودارجاع» رویکردهای بنیادگرایانه است؛ بدین‌گونه که آموزه‌های اسلامی صرفاً بر اساس ظاهر نص اثبات و تأیید می‌شوند و به ارجاع به بیرون از دایره نص و تأیید و تصدیق خارجی آنها نیازی نیست. او اصل «غرب‌گریزی» را با توجه به حضور فرهنگی غرب در جوامع اسلامی توضیح می‌داد. از نظر مودودی، این حضور فرهنگی که از آن متأثر از ادبیات آن روز ذیل عنوان «استعمار فرهنگی» نیز یاد می‌کرد، نتیجه پیروزی‌های سیاسی و نظامی غرب در عصر جدید بود. مودودی بر آن بود که استعمار فرهنگی وجهی تهاجمی دارد و به یک معنا، بیانگر تهاجمی جدید به دارالاسلام و کشورهای مسلمان است. مودودی منطق حاکم بر این تهاجم را اندیشه و ارزش‌های غرب معرفی می‌کرد؛ مجموعه‌ای که نقطه ثقل آن را در انسان‌محوری نگرش‌های فلسفی غربی تحلیل می‌نمود (قرضاوی، ۱۴۳۶م، ص ۲۰-۲۷).

در ادبیات مودودی، مفهوم «انسان‌محوری» مهم و تعیین‌کننده است. او انسان‌محوری را معادل شرک به شمار می‌آورد؛ از این‌رو به باور وی، برای رهایی از شرک غربیان و تهاجم ناشی از آن، باید مسلمانان به انتخابی مهم دست بزنند: تبعیت بی‌چون‌وچرا از متن نص، که منظور، رویکردی ویژه به نص بود. نگاه به نص و تلاش برای فهم و تفسیر لایه‌های آن در طول تاریخ درازدامن اسلام، همیشه جدی و تعیین‌کننده بوده است؛ با این‌حال، مودودی نگاهی این‌گونه را به نص نمی‌پذیرفت. او بر آن بود که نص را باید فارغ از هرگونه مجادله، به‌مثابه امری شفاف که ظاهر آن بیانگر همه آن چیزی است که می‌خواهد بگوید، دربر گرفت. نص در رویکرد ظاهرگرایانه‌ای از این دست، آن‌گونه که مودودی اعتقاد داشت، دستمایه اصلی برای دفاع از خود در برابر دیگری مهاجم، یعنی غرب بود. این بدان معناست که نص همچنین حاوی کارکردی سیاسی نیز به شمار می‌آید (مودودی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۰).

در توضیح سیاسی بودن نص و اسلام از دیدگاه مودودی، توضیح نکته‌ای مهم در خصوص قضاوت او درباره سرشت حکومت ضروری است. مودودی به تفکیک میان حکومت اسلامی و حکومت مسلمانان معتقد بود. به گفته او، حکومت اسلامی نتیجه باور به سیاسی بودن دین اسلام است و منظور از آن حکومتی است که ذیل نظم خلافت-پایه، بر مبنای

مراجعه به ظاهر قرآن کریم، به مثابه قانون اساسی کشور، سامان یافته است؛ در حالی که حکومت مسلمانان بیانگر نظم مستقر در میان مسلمانان است؛ هر چند این نظم ماهیتی دینی نداشته باشد.

ویژگی دیگر رویکرد مودودی، جهان‌نگری آن بود. او بر این باور بود که حوزه مخاطب اسلام به گستره گیتی است و مخاطب اسلام همه انسان‌ها هستند؛ چه آنکه اسلام مطابق نص قرآن، به همگان عرضه شده است. این ویژگی فراگیر و جهانی بودن اسلام بیانگر بی‌اهمیت بودن دیگر وابستگی‌ها، نظیر ملیت یا قومیت در نظام فکری مودودی است. او بر اساس این اصل، تداوم تاریخ اسلام را توضیح می‌داد و بر آن بود که جهان‌شمولی اسلام، عامل تداوم اسلام در طول تاریخ درازدامن آن بوده است (دمنت، ۱۳۹۰، ص ۱۶۲-۱۶۴).

چنین رویکرد جهان‌گرایانه، عمل‌محور و درعین‌حال ظاهراندیش از رویکرد به نص و توضیح جایگاه آن در خلافت معاصر، به شکل‌گیری مجموعه گسترده‌ای از گروه‌های جهادی و سلفی کمک شایان توجه کرد. شخصیت مهمی که ایده‌هایی از این دست را نظم و نظامی مؤثرتر و کاربردی‌تر بخشید، سید قطب بود.

سید قطب: سید قطب در تکمیل پروژه فکری مودودی، به جریان احیای اسلام سیاسی در اهل سنت و گفتمان خلافت معاصر، توانی تازه و نظمی متفاوت بخشید. نظام فکری او را می‌توان ذیل توجه به سه مفهوم جاهلیت، جهاد و اسلام راستین یافت و توضیح داد. او این سه مفهوم را از منظر متفاوت با گذشتگان و به صورتی ویژه بسط و توسعه داد و درکی تازه از آنها پدید آورد. در نگاه وی جاهلیت بیانگر وضع موجود، اسلام راستین بیانگر وضع مطلوب و جهاد بیانگر نحوه عبور از وضع موجود به وضع مطلوب بود. نکته جالب آنکه، وضع موجود و مطلوب آن‌گونه که سید قطب شرح می‌داد، گویای سیر تاریخی معکوسی بودند؛ چه آنکه وی عصر مدرن را جاهلیت و عصر سلف صالح را اسلام راستین می‌دید (سید قطب، ۱۳۷۸، ص ۴-۲۰).

بدین ترتیب، بر اساس نگرش سید قطب، وظیفه مسلمانان این بود که به واسطه جهاد وضع موجود را به وضع مطلوب تغییر دهند. از این رو، سید قطب در نظام فکری خود، اهمیتی بی‌بدیل و استراتژیک برای جهاد قایل گردید. او در دل نگاهی از این دست که به بسط گفتمان خلافت در عهد معاصر کمک شایان توجه و ای بسا بی‌بدیلی نمود، کوشید ابزارهای نظری لازم را برای رویکرد به جهاد، گسترش تئوریک دهد. به باور او، جهاد که از آن به مثابه راهکار رویارویی مسلمانان با جاهلیت جهان مدرن یاد می‌کرد، یک «واجب دینی»

است (همان، ص ۴۲ و ۱۶۵).

براین اساس، جهادگرایی در نگرش سید قطب، برخلاف درک تاریخی مسلمانان عصر میانه از این مفهوم، به مواجهه با نیروهای بیرون از مرزهای اسلام معطوف نبود، بلکه تمسک به آن وجهی درون‌گرایانه نیز در خصوص نحوه اداره جوامع اسلامی داشت. از نگاه سید قطب حکومت‌های مستقر در درون دارالاسلام بخشی از جاهلیت به شمار می‌آمدند و از این رو، لازم بود با ایشان مواجهه‌ای از جنس جهاد صورت گیرد. به باور وی اتخاذ رویکردی از این دست بر همه مسلمانان واجب بود و امری اختیاری شمرده نمی‌شد. بدین ترتیب، جهاد در نگاه سید قطب و گفتمان خلافت معاصر که وی منادی جدی آن بود، در قامت تکلیفی فردی و عینی که به دوره معاصر نظر داشت، فهم گردید و بیانگر رویارویی‌های اعتقادی، فرهنگی و هویتی با مجموعه‌ای از عناصر مدرن در دو سطح فضای درونی جهان اسلام و فضای خارج از آن شمرده می‌شد. به یک معنا در این برداشت، جهاد راه‌حل استراتژیکی معرفی گردید که احیای خلافت و عبور از وضع جاهلی موجود، بدون تمسکی جان‌مایه‌دار و جدی به آن ممکن نمی‌نمود. در عین حال، نباید به غلط انگاشت که رویکرد سید قطب به جهاد در دل مرزهای اسلامی، توجه وی را از فضای بیرون از این مرزها بازمی‌داشت.

جهاد به مثابه واجب دینی از منظر سید قطب می‌بایست در گستره جهانی و برای اصلاح جهان جاهلی مدرن - و نه تنها جامعه اسلامی - بهره‌برداری جدی می‌شد. نگاهی از این دست به مقوله جهاد تحول‌آفرین بود. در واقع خطی از اثرگذاری نظری و سپس عملی را از اندیشه جهادمحور سید قطب تا اهمیت‌یابی پیوسته جریان‌های سلفی و جهادگرا می‌توان نشان داد. یک نمونه برجسته آن، عمر عبدالرحمان، طراح حملات یازدهم سپتامبر است که به شدت متأثر از سید قطب بود و درکی این‌گونه از جهاد در ذهن داشت. براین اساس می‌توان اندیشه‌های او را مصدر بنیادگرایی جهادی و مرکزی‌ترین ایده گفتمان خلافت معاصر دانست؛ گفتمانی که هرچند از تأملی درون‌دینی سرچشمه می‌گرفت، توانست وجوهی بین‌المللی بیابد و تأثیری جهانی - هرچند نامطلوب - بر جای گذارد. از این رو، سید قطب را می‌توان پدرخوانده جنبش‌های اسلامی سلفی - جهادی دانست. بدین ترتیب، این گروه‌ها وجهه همت خود را بر فراگیر ساختن کنش جهادی برای ایجاد احیای نهاد خلافت در عصر جدید قرار داده‌اند و عمل به اندیشه قطب را تنها راه نجات اسلام در جهان امروز و عرصه بین‌الملل معاصر می‌پندارند (Toth, 2013, p.67&315).



۵. جهاد در عرصه بین‌الملل

پیش‌تر گفتیم که اولاً، جهاد در عهد گفتمان کلاسیک خلافت، ماهیتی حکومت‌محور داشت و به‌مثابه کارویژه‌ای سازگار با نحوه حضور یک نظم معتبر (خلافت) در مناسبات بین‌الملل عمل می‌کرد. ثانیاً، پس از تضعیف شدن و سپس از میان رفتن خلافت کلاسیک، رویکرد به جهاد که طی گفتمان ذهنی‌گردیده خلافت معاصر تهییج شده بود، بذر گرایش‌های افراطی را در خود پرورد؛ گرایش‌هایی که به‌تدریج رشد کردند و در قالب رفتارهای بنیادگرایانه بروز و ظهور یافتند. از این‌رو، بنیادگرایی اسلامی پاسخی بود به افول سیاسی و انحطاط فکری جوامع اسلامی در عصر پسا-خلافت از یک‌سو و گسترش اقتدار و رشد علمی در جوامع مغرب‌زمین در بازه زمانی مشابه از سوی دیگر.

این افول و انحطاط در پی حضور بیش از پیش غربیان در جهان اسلام به‌روشنی مشاهده شد. بنیادگرایان بر اساس مشاهده‌ای از این دست راه مبارزه با جریان مدرنیته را نه‌تنها در نفی اندیشه نوآمد غربی دیدند، بلکه ضمن اثرپذیری از شخصیت‌هایی نظیر مودودی و سید قطب، به ضرورت تلاش عملی برای احیای خلافت با نظم موجود سیاسی در سرزمین‌های اسلامی معتقد شدند. این نگرش مستعد تولد و توسعه یک ایدئولوژی خشن و ضد مناسبات جاری در عرصه بین‌الملل و فضای فرامرزی و فرامنطقه‌ای بود. در واقع این منطق در همان نگرش متن‌گرایانه و نص‌محوری ریشه داشت که از سوی چهره‌های مرکزی احیای خلافت پیشهاد شده بود؛ منطق و ایدئولوژی‌ای که احیای خلافت را بر پایه درکی سلفی و متناسب با رویکردی ظاهرگرایانه به نص، حاوی همه راه‌حل‌های لازم برای رفع و رجوع مشکلات مسلمانان در عهد مدرن تشخیص می‌داد. گفتمانی از این دست پاسخ‌های تجدید غربی به مشکلات راه‌آزاد که بیرون از قلمرو آموزه‌های اسلامی قرار می‌گرفت، نامعتبر و نامشروع برمی‌شمرد (Al-Rasheed, 2012, p.195).

چنین فهمی که به ضرورت احیای خلافت باورمند بود، در تضادی روشن با ترتیبات سیاسی معتبر در جهان مدرن قرار می‌گرفت و به دلیل بی‌هویت و مهمل دانستن مرزهای ملی، بستر اصلی روابط میان کشورهای اسلامی و نیز میان این کشورها را با کشورهای دیگر جهان بی‌اعتبار می‌دانست. این نگاه انتقادی و افراطی به نظم مستقر در عرصه بین‌الملل، به یک معنا پاسخی بود به حذف نظام خلافت در پی تصمیم‌گیری بازیگران اصلی بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول. همچنین رویکردی از این دست حاوی راهکاری برای پروژه عمدتاً نارس و کمابیش ناموفق دولت - ملت‌سازی در کشورهای اسلامی سنی‌مذهب





در پی متلاشی گردیدن خلافت عثمانی به شمار می‌آید. مشکل آنجا بود که کشورهای اسلامی در پی فروپاشی خلافت اسلامی، نه تنها در تشکیل بلوک قدرت مؤثری در عرصه بین‌الملل توانا نبودند، بلکه حتی در تکمیل فرایند دولت - ملت‌سازی درون مرزهای خویش نیز ناتوان ظاهر شده بودند و عملاً قادر به تشکیل دولت‌های ملی موفقی نبودند. اتفاقی که از آن با عنوان «پروژه‌ای ناکامل» یاد می‌شود (Tibi, 2002, p.136). این وضعیت از یک سو احساس افول را میان مسلمانان نوگرا تقویت (von Bredow, 1994, p.58) و از سوی دیگر انگیزه بنیادگرایان را برای بازگشت به عهد خلافت تشدید کرده بود. اما مهم‌تر از همه این عوامل زمینه‌ای، هسته مرکزی درک ایدئولوژیکی قرار داشت که خلافت را بیانگر منطق مشروع برای حضور مسلمانان در عرصه بین‌الملل می‌دید؛ راهکاری که تحقق آن منوط به جهاد علیه نظم موجود بین‌الملل و تلاش برای برهم‌زدن آن دانسته می‌شد. درکی از این دست پیشنهادی مشخص ارائه می‌داد: احیا و بازسازی خلافت اسلامی به‌مثابه راه‌حل عبور از مشکلات مزمنی که دامنگیر سرزمین‌های اسلامی شده است؛ امری که بر اساس توسل به زور و به دنبال آن، برهم‌زدن نظم موجود دست‌یافتنی می‌گردد.

نکته مهم آنجا بود که از منظر بنیادگرایان اسلامی، این امری روشن و مشخص بود که نظم بین‌الملل موجود، با توجه به واحدهای دولت - ملت و مرزهای سیاسی ناشی از ایدئولوژی مدرن آنها، با گفتمان اسلام سیاسی خلافت‌محور رابطه‌ای متضاد داشت و از این رو، این نظم در مقابل نظم مطلوب دارالاسلام قرار می‌گرفت و لازم بود از میان برداشته شود. بنابراین، بر پایه درکی از این دست، واحدهای سیاسی ناشی از حاکمیتی دولت - ملت پایه نه تنها مطلوبیت نداشت، بلکه بیانگر تحمیل اراده کفار بر کشورهای اسلامی بود. روشن است که توضیحی از این دست از روابط بین‌الملل، به نفی رادیکال آن می‌انجامید و راه را بر افراط‌گرایی در این حوزه، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی می‌گشود. در واقع این نفی رادیکال خود را در جریان‌ها و جنبش‌های مختلفی که در جغرافیای اسلامی پدیدار گشتند، به نمایش نهاد؛ جنبش‌هایی که در برابر استعمار، ارزش‌های غربی، روش چیره بر نظم بین‌الملل معاصر و جهان‌گستر گردیدن اندیشه و مرام غربیان سربرآوردند (Thakur & Sidhu, 2007, p.127).

بنابراین، مشخص می‌شود چرا طبق ادعای نوشتار، گفتمان معاصر خلافت‌گرای اهل سنت، ماهیتی بین‌المللی دارد و محمل اصلی دعاوی اصلی حوزه بین‌الملل است. توضیح

آنکه، نمی‌توان این گفتمان را فارغ از نقش بنیادینی تصور کرد که برای خود در ضدیت با نظم بین‌الملل در نظر می‌گیرد. چنان‌که در قطعات پایانی بخش قبلی توضیح دادیم، سازوکاری که باورمندان به این نقش‌آفرینی برای تحقق آن در نظر می‌گیرند، «جهاد» است. شکل‌گیری و پدیداری مجموعه کمابیش متنوعی از گروه‌های جهادی در سطح بین‌الملل را باید در دل گفتمانی این‌گونه و برای پاسخ‌گویی به نیازی از این دست تحلیل نمود و فهم کرد؛ گروه‌های جهادی‌ای که قرار است این نقش‌آفرینی رادیکال و ضد نظم معتبر را در عرصه بین‌الملل از طریق عمل جهادی محقق سازند. از این‌رو، باید سلفیسم جهادی مبتنی بر نفی ساختار دولت - ملت پایه را متفاوت با جهاد کلاسیک دانست؛ چه آنکه برداشتی از این دست از مفهوم جهاد، حاصل تحولی در معنای آن است و به شیوه‌ای نامتجانس با سلف تاریخی خود، در ارتباط با امری مدرن شکل گرفته است (رشاد طاحون، ۱۹۹۸م، ص ۴۱).

تلاش برای تأسیس واحدی سیاسی در عرصه بین‌الملل که با منطق و نظام حاکم بر آن سازگاری ندارد، وجهه همت و نهایت‌خواسته این گرایش ضدمدرن است. این واحد سیاسی، ماهیتی تهاجمی و خصلتی شورشگرانه دارد و پدیداری و تداوم آن به معنای تخریب پیوسته نظم بین‌الملل و ایجاد بحرانی ساختاری و دامنه‌دار در آن است. جهادگرایان این واحد سیاسی را به دلیل بهره‌گیری از ادبیات کلاسیک اسلامی، «خلافت» می‌نامند، ولی با توجه به وضعیت معاصر بین‌الملل می‌توان دریافت که خلافت موردنظر ایشان، با خلافت کلاسیک تفاوت‌هایی پایه‌ای دارد. تجربه داعش که به‌صورت محدود دولت - واره‌ای بر پایه خلافت تشکیل داده است، ماهیت ذاتاً بحران‌آمیز چنین واحد سیاسی نظم‌ستیزی را نشان می‌دهد. بدین ترتیب، می‌توان به ارتباط وثیقی پی برد که میان دو مفهوم جهاد و خلافت، در گفتمان خلافت معاصر اهل سنت شکل گرفته است.

در این گفتمان، جهاد، هم مقدمه ایجاد خلافت و هم نتیجه تأسیس آن دانسته شده است. از این‌رو، جهاد را باید آن منطق فراگیر در گفتمان معاصر خلافت دانست که این گفتمان از طریق دست‌یازیدن به آن، درصدد توجیه حضور شورشگرانه خود در سطح جهان بوده، آن را مبنای برپایی خلافت و اجرای شریعت می‌پندارد. در واقع باید جهاد را منطق فراگیر در گفتمان سلفیسم نوین دانست که گفتمان از طریق دست‌یازیدن به آن، درصدد حضور جهانی، تأثیرگذاری بین‌المللی، برپایی خلافت و اجرای شریعت برمی‌آید (Wichmann, 2014, p.137)؛ سبک حضوری که در شیوه نوین عضوگیری و اقدام‌های جهادی این گروه‌ها نیز نمایان است. به عبارت دیگر، ماهیت بین‌المللی این گروه‌ها را از جمله می‌توان در چندوچون



3



یارگیری اجتماعی آنها نشان داد. این یارگیری اجتماعی، آن گونه که گفتمان معاصر خلافت توضیح می‌دهد، بر پایه تحریک و کنترل عقاید و انگاره‌های عمیقاً فردی و شخصی افراد، فارغ از تعلقاتی نظیر ملیت و قومیت تحقق می‌یابد.

در واقع، گفتمان معاصر خلافت میان ضرورت مبارزه با نظم معتبر در عرصه بین‌الملل و عمل به تکلیف شرعی فرد مسلمان ارتباط برقرار می‌کند و حضور ستیزه‌جویانه مسلمان سنی‌مذهب را در مسیرهای منتهی به نفی نظم موجود در حوزه بین‌الملل، وظیفه دینی و تکلیف الهی هر باورمندی به این گفتمان معرفی می‌نماید. با درکی از این دست است که تکلیف‌گرایی فردی، راه به نقش‌آفرینی منفی و ضد نظام‌های موجود در عرصه بین‌الملل می‌برد و طی آن عامل جهادی هویتی تازه می‌یابد و در ورای هویتی ملی، قومی یا تمدنی پیشین خود، به بازیگری ستیزنده در عرصه بین‌الملل بدل می‌شود. فردی از این دست، نظام انگیزشی متفاوتی از دیگر بازیگران دارد و از این رو استعداد تازه‌ای را از خود نشان می‌دهد. برای نمونه، این احتمال وجود دارد که او با گذشتن از خود و قربانی کردن تن خویش به تکلیف جهادی تن دهد و طی این خود - قربانی‌سازی، طنین حضور خشونت‌بار اسلام‌گرایان جهادی را در بخش‌های مختلف جهان به صورت مؤثرتری گسترش دهد. اگر او یک بمب‌گذار اروپایی باشد، عمل انتحاری‌اش می‌تواند زنگ خطر را برای اروپاییان به صدا درآورد و اگر آمریکایی باشد، چنین تهدیدی برای آن کشور شکل می‌گیرد. نکته آنجاست که برای آن فرد، اروپایی، آمریکایی یا تابع کشوری دیگر بودن معنای خود را از دست داده است؛ او خود را تابع خلافتی جهانی می‌داند که وظیفه دارد بیشترین خسارت را متوجه دشمنان سازد. حاصل آنکه، عامل جهادی، به دلیل ماهیت عمیقاً اعتقادی خود، از استعدادی ویژه در تولید امواجی ویژه و متفاوت از تخریب و پروپاگاندا در گوشه گوشه جهان و فراسوی مرزهای دارالاسلام (در معنای کلاسیک کلمه) برخوردار است. چنین فردی توانایی بیشتری برای نمادسازی‌های متفاوت و خشونت‌بار در نفی نظم بین‌الملل موجود داراست. حاصل این توانایی، اهمیت‌یابی گسترده جریان‌های جهادی در مقابل گروه‌های مرجع در عرصه بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی معتبر بوده است (Figueira, 2011, p.82).

در واقع گفتمان خلافت معاصر، برخلاف سلف کلاسیک خود، از طریق تکنیک‌هایی نظیر ایدئال‌گرایی مبتنی بر بازگشت به خلافت نخستین، طرد نظام‌مند نهادهای نظم بین‌الملل و تلاش پیوسته برای بی‌اعتبارسازی اخلاقی و ارزشی مناسبات نظم بین‌الملل، موفق به ایجاد چالش در برابر نظم بین‌الملل گردیده است. این نشان می‌دهد گفتمان جهاد

با تکیه بر موقعیت تاریخی و فقهی ویژه خود، نقدی رادیکال به نظم بین‌الملل پرورد و عرضه داشت.

در فضایی از این دست است که می‌توان دریافت چرا نقش‌آفرینی بین‌المللی تروریسم مذهبی جهادگرایان، نمایانگر مخالفت نظام‌مند ایشان با نظم جهانی است (Herrmann, Tausch&Amin, 2005, p.28)؛ نظمی که از منظر ایشان، ناشی از اعمال پیوسته اراده «دیگری» دیده می‌شود. به چالش کشیدن این دیگری که ساختار هژمونیک آن همه جوانب زندگی مسلمانان را دستخوش تحول ساخته است، تنها از راه «قدرت» و «مقاومت» میسر است. گفتمان معاصر خلافت، راهکار احیای تکلیف جهاد را تنها راه گشوده برای مقاومت و ابراز قدرت در قبال این دیگری می‌بیند؛ تکلیف واجبی که کارکرد معاصر آن باید ایجاد تغییر در سیاست جهانی باشد (MacEoin & Al-Shahi, 2013, p.111). این‌گونه ترور نوین اهداف خود را در تقابل با بی‌عدالتی موجود در نظم بین‌الملل کنونی می‌بیند و این مهم را از طریق پیگیری رفتارهای ساختارشکنانه در عرصه بین‌الملل دنبال می‌کند (Imre, Mooney, 2016, Chap.11).

ایده تشکیل خلافت بر منهج النبوی و بر اساس روش سلف صالح به‌مثابه مفهوم مرکزی و جان‌مایه‌دار گفتمان معاصر خلافت، مخالفان خویش را یکسان و هم‌داستان می‌داند و دیگری‌های گوناگون را به‌مثابه یک کل با اجزای مختلف مشاهده می‌کند. برای جهادگرایان سلفی، دیگر، شامل مسلمانان شیعیان، مسلمانان سنی مخالف با نگرش‌های سلفی و غیرمسلمانان یا کفار می‌گردد و به یک معنا، دامنه دشمنان خود را همه جهان قرار می‌دهد (bin Muda, 2015, p.43).

این نشان‌دهنده تغییری ماهوی در معنا و کارکرد جهاد در عصر معاصر است. به زبان دیگر، این گفتمان به‌رغم ادعای اصالتی که درباره ضرورت جهاد طرح می‌کند و به مشروعیت ناشی از آن می‌آویزد، مفهوم جهان را در سیاق و ضمن روابطی مشروع و ضروری معرفی می‌نماید که با تبار و کارکرد تاریخی جهاد بیگانه و ناهم‌ساز است. در بخش نخست این نوشتار به تبار جهاد در اسلام میانه اشاره کردیم و کارکرد آن را در ارتباط با بسط هژمونی خلافت، به‌مثابه بخشی مهم از مناسبات بین‌الملل آن عهد توضیح دادیم. با لحاظ نکاتی از این دست مشخص می‌شود جهاد در معنای کلاسیک آن با جهاد معاصر دو امر متفاوت هستند و از دو پدیده حایز هویت و کارکردی نامتجانس و ناهم‌ساز خبر می‌دهند.

جهاد در گفتمان خلافت معاصر، بیانگر تلاشی برای نیل به امری آرمانی از یک‌سو و نبرد با امر عینی از سوی دیگر است. امر آرمانی خلافت بر باد رفته و امید به احیای آن و





امر عینی هژمون شدن نظم بین‌الملل مدرن در جوانب مختلف زندگی مسلمانان و غیرمسلمانان است. چنین تقریری با جهاد کلاسیک که بخشی از سازوکار گسترش ساختار هژمونیک خلافت در جهان قدیم بود، تفاوت دارد. این تفاوت بنیادین را می‌توان از جمله در نحوه عملکرد جهادگرایان در عصر خلافت و عصر جدید مشاهده کرد. پدیداری کنش‌های عملکرد کمابیش بی‌سابقه‌ای نظیر عملیات انتحاری یا بذل گشاده‌دستانه خشونت‌های بی‌حدوحصر، نشانه‌هایی از این تفاوت شمرده می‌شوند. به‌صورت مشخص این گفتمان کوشیده با غیریت‌سازی‌های پیوسته و خشونت‌بار به ایجاد هویتی مشروع برای خود دست زد. اهمیت خشونت در ایجاد این هویت از آنجا ناشی می‌شود که گفتمان معاصر خلافت، بر پایه طرح رادیکال همه‌ وجوه هویتی، اخلاقی، حقوقی، ساختاری و تکنیکی نظم موجود معنا می‌یابد (حلمی، ۱۹۹۱م، ص ۴۱-۴۲) و تنها در پی بی‌اعتبارسازی تمام آنچه در عرصه بین‌الملل هژمون گردیده است، کسب اعتبار می‌نماید.

رد پای این غیریت‌سازی بنیادین را با نظم بین‌الملل معاصر می‌توان در نحوه مبارزه‌ای که جهادگرایان با جامعه جهانی پیش کشیده‌اند، مشاهده کرد: طراحی سبکی متفاوت از مبارزه که به‌صورت نظام‌مند مناسبات ناشی از روابط مدرن را نفی می‌کند و به شیوه‌ای رادیکال آن را تابعی از ساختاری می‌بیند که از طرف کفار به مسلمانان تحمیل شده است. این نفی رادیکال نظام بین‌الملل و به دنبال آن بستر اخلاقی و نظریه فلسفی پشتیبان آن در مدرنیسم، به ایجاد سطح بی‌سابقه‌ای از خشونت انجامیده است؛ سطحی از خشونت که در قالب‌هایی چون اعدام‌های دسته‌جمعی اسپران، ترورهای کور و گسترده بر اساس حمله‌های انتحاری بدون هدفگذاری دقیق، شیوه‌های قتل بسیار خشن و انتقام‌گیرانه و... بروز و ظهور یافته است.

بدین ترتیب، باید کنش‌هایی نظیر اعمال انتحاری را که در غیریت‌سازی رادیکالی از این دست با نظام بین‌الملل معاصر ریشه دارد، گویای نوع جدیدی از رفتار سیاسی خشونت‌بار در گفتمان معاصر خلافت دانست که پای شیوه‌ای نوین از تکلیف‌گرایی را به عرصه بین‌الملل گشوده است. هرچند وضعیتی از این دست پیش از شکل‌گیری و گسترش گروه القاعده نیز مشاهده می‌شد، اوج اهمیت‌یابی آن به فعالیت‌های این گروه و سپس داعش باز می‌گردد. نگاهی به ادبیات این گروه‌ها مؤید مباحث بالاست و نشان می‌دهد در ذهنیت ایشان، انتحار بیانگر تکلیف‌گرایی مقدس در برابر جهان است؛ جهانی که از طریق نظم ناعادلانه مسلمانان را نادیده گرفته است و در این راه با تمام توان

می‌کوشد (Falk, 2009, p.46). براین اساس، این گروه‌ها اعمال انتحاری و ترور را امری مقدس می‌پندارند و این تقدس را ذیل رویکرد تکلیف‌گرایانه به انجام واجب دینی در حوزه بین‌الملل توضیح می‌دهند (Martin, 2011, p.318).

۶. نتیجه

هدف این نوشتار، اثبات و توضیح ماهیت بین‌المللی جهاد معاصر بود. در انجام این مهم، ضمن بهره‌گیری از روش‌شناسی گفتمان، تلاش گردید ابتدا درکی از تبار تاریخی جهاد حاصل آید و سپس متأثر از تبارشناسی آن، چندوچون احیای جهاد در عصر معاصر به بحث گذاشته شود. مهم‌ترین دستاوردهای مقاله از قرار زیر است:

(۱) روش‌شناسی گفتمان از این نظر برای انجام مطالعه‌ای در خصوص نحوه حضور جهاد در عرصه بین‌الملل مناسب است که امکان تأمل در دو ساحت جهاد و عرصه بین‌الملل را به صورت یک پیوستار و در قالب منطقی منسجم فراهم می‌آورد.

(۲) «توضیح تبارشناختی جهاد» با توضیح چندوچون پدیداری و نحوه تطور این مفهوم در گفتمان کلاسیک خلافت و گفتمان معاصر خلافت میسر می‌شود. جهاد در عهد اسلام میانه، بخشی از گفتمان عمل‌گرا و هژمون خلافت بوده است؛ پدیده‌ای که در آن زمانه کارویژه‌ای متناظر با مناسبات مورد انتظار در نظم هژمونیک خلافت بازی کرده است. توضیح معنا و منطلق این پدیده در آن عهد با مراجعه به سرچشمه‌های فقهی این مفهوم در اهل سنت و جماعت، و توجه به تطور تاریخی آن طی اسلام میانه، شدنی است.

(۳) مودودی و سید قطب، پدران فکری جهاد در معنای جدید آن هستند و تلاش تئوریک ایشان برای احیای خلافت در عصر معاصر، با تأکید بر کارکردهای فراملی‌ای همراه بود که برای جهاد لحاظ می‌کردند.

(۴) جهاد در عصر معاصر ذیل صورت‌بندی گفتمان خلافت معاصر و جاهت یافته و به اقتضای انتظارات و مدعیات فراملی و بین‌المللی این گفتمان، حایز معنا و رویکردی بین‌المللی شده است. برای فهم این مسئله باید به جایگزینی گفتمان کلاسیک خلافت اهل سنت و جماعت، که حاوی وجهی رئالیستیک و عینی بود، با گفتمان معاصر خلافت اهل سنت و جماعت، که بیانگر رویکردی ایدئالیستیک و ذهنی است، توجه کنیم.

(۵) جهاد در معنای معاصر آن، برخلاف سلف کلاسیکش، گویای تلاشی ناسازگار با



عهد جدید است. بدین ترتیب جهاد معاصر، به‌رغم ادعای اصالتی که پیش کشیده است،
فرزند زمینه و زمانه معاصر و حاصل ایدئالیسم ناکام احیای خلافت در عصر پس‌اخلافت به
شمار می‌آید.



۷. منابع

- قرآن کریم.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م)، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، بیروت، دار الفکر.
- ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی (۱۴۱۹ق)، *سنن ابن ماجه و معه تعليقات مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه*، تحقیق خلیل مأمون شیخا، بیروت، دار المعرفة.
- ابن هُبَیْرَه، ابوالمظفر عون الدین یحیی بن محمد شیبانی (۱۳۶۶ق/۱۹۴۷م)، *الافصاح عن معانی الصحاح*، تحقیق احمد راغب طباح، حلب، دارالوطن.
- حلمی، مصطفی (۱۹۹۱م)، *السلفية بین العقيدة الإسلامية والفلسفة الغربية*، اسکندریه مصر: دار الدعوة.
- دمنت، پیتر آز (۱۳۹۰)، *بنیادگرایی، جهان اسلام و نظام بین الملل*، ترجمه محمود سیفی پرگو، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ نخست.
- رشاد طاحون، احمد (۱۹۹۸م)، *حرية العقيدة فی الشريعة الإسلامية*، قاهره: المركز الثقافی العربی.
- سرخسی، شمس الاثمه محمد بن احمد (۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م)، *المبسوط السرخسی*، بیروت: دار المعرفة.
- سنی بک، عبدالغنی (نوامبر ۱۹۲۳)، *نشریه الاهرام*، شماره چهاردهم.
- سید قطب (۱۳۷۸)، *نشانه های راه*، ترجمه محمود محمودی، تهران، نشر احسان.
- السیلی، عبدالعزیز (۱۹۹۳م)، *العقيدة السلفية بین الامام ابن حنبل و الامام ابن تیمیه*، قاهره: دارالمنار.
- شافعی، محمد بن ادريس (۲۰۰۱م)، *الأم*، اسکندریه مصر، دارالوفاء.
- _____ (۱۹۴۰م)، *الرسالة*، تحقیق احمد شاکر، مصر، مکتبه الحلبي.
- عبدالجید محمد (۲۰۱۵م)، *الجماعة السلفية المحتسبة*، بی جا، المکتب العربی للمعارف.
- قرضاوی، یوسف (۱۴۳۶ق)، *نظرات فی فکر الإمام المودودی*، استانبول، دار المقاصد، چاپ نخست.
- مبلغی، عبدالمجید (۱۳۹۲)، «خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه و دیگر نظام های معرفتی مواجهه با نصوص»، *فصلنامه کاوشی نو در فقه اسلامی*، سال بیستم، شماره هفتاد و ششم.
- مودودی سید ابوالاعلی (۱۳۸۹)، *اصطلاحات چهارگانه در قرآن*، ترجمه سامان یوسفی نژاد، تهران، نشر احسان.
- _____ (۱۴۰۱ق)، *تدوین الدستور الإسلامي*، بیروت، مؤسسة الرساله.
- _____ (۱۳۹۸ق)، *الخلافة و الملك*، تعریب احمد ادريس، کویت، دارالقلم.



- _____ (١٩٧٧)، مبادئ الإسلام، دمشق، مكتبة الشباب المسلم.
- _____ (١٩٦٧)، نظرية الإسلام السياسية، دمشق، دار الفكر.
- هيكيل، محمد خير (١٩٩٦م)، الجهاد و القتال في السياسة الشرعية: رسالة دكتوراه عن الجهاد في صدر الاسلام و الفقه الاسلامي و العصر الحديث، بيروت، دارالبيارق.
- Al-Rasheed, Madawi, Kersten, Carool, Shterin, Marat (2012), *Demystifying the Caliphate: Historical Memory and Contemporary Contexts*, Oxford University Press.
- Butler Judith, Laclau Ernesto, i ek Slavoj (2000), *Contingency, Hegemony, Universality: Contemporary Dialogues on the Left*, Verso.
- bin Muda, Ahmad Akil (2015), *Islam and Its Challenges in the Globalised World*, Partridge Publishing Singapore.
- Falk, Ophir, Morgenstern, Henry (2009), *Suicide Terror: Understanding and Confronting the Threat*, John Wiley & Sons.
- Figueira, Daurius (2011), *Salafi Jihadi Discourse of Sunni Islam in the 21st century": "The discourse of Abu Muhammad al-Maqdisi and Anwar al-Awlaki*, iUniverse.
- Herrmann, Peter, Tausch, Arno, Amin, Samir (2005), *Dar Al Islam--the Mediterranean, the World System, and the Wider Europe*, Nova Publishers.
- Imre, Robert, Mooney, T. Brian (2016), *Responding to Terrorism: Political, Philosophical and Legal Perspectives*, Routledge.
- MacEoin, Denis, Al-Shahi, Ahmed (2013), *Islam in the Modern World (RLE Politics of Islam)*, Routledge.
- Martin, Gus (2011), *The SAGE Encyclopedia of Terrorism*, Second Edition, SAGE.
- Smart Barry (1994), *Michel Foucault: - Volume 3*, Taylor & Francis.
- Terdiman, Richard (1989), *Discourse/Counter-Discourse: The Theory and Practice of Symbolic Resistance in Nineteenth-Century*, France, Cornell University Press.



- Thakur, Ramesh, Sidhu, Waheguru Pal Singh (E) (2007), *The Iraq Crisis and World Order: Structural, Institutional and Normative Challenges*, United Nations University Press.
- Tibi, Bassam (2002), *The Challenge of Fundamentalism: Political Islam and the New World Disorder*, University of California Press.
- Toth, James (2013), *Sayyid Qutb: The Life and Legacy of a Radical Islamic Intellectual*, OUP USA.
- von Bredow, Wilfried (1994), *Turbulente Welt-Ordnung: internationale Politik am Ende des 20. Jahrhunderts*, Kohlhammer.
- Wichmann, Peter (2014), *Al-Qaida und der globale Djihad: Eine vergleichende Betrachtung des transnationalen Terrorismus*, Springer-Verlag.

